

شاه نامه این سد جاودانه کی ایران

نگاهی پژوهشی بر فرازهایی از حکمت فردوسی

بخش سوم: اقتباس موضوعی و انتخابی از شاه نامه‌ی در دست نگارش «محمد کرمی» سردبیر مجله‌ی فردوسی

منم گفت با فرّه ایزدی

همم شهریاری، همم موبدی

نگاه کنید. برای نخستین مرتبه جمشید

به مقامی اشاره می کند که هم ردیف مقام

پادشاهی است. خودش می گوید هم شهریار است و

هم موبد.

جمشید شاه کار خلقت و یکی از آفریده گان بسیار دانا و کاردان در شاه نامه است. این پادشاه آن چه را که انسان به آن احتیاج دارد، از راه آموختن فراهم می کند تا رنج و سختی های زندگی به کم ترین برسد. آموزش های جمشید به مردمان آن قدر سنگین و با اهمیت است که هر یک از آن ها ۵۰ سال به درازا می کشد. جمشید آموختن و اختراع ها را از تولید آلت و ابزار جنگی، ذوب آهن و سایر فلزها شروع می کند:

نخست آلت جنگ را دست بُرد

در نام جُستن به گردان سپرد

به فر کیبی^(۳) نرم کرد آهنا

چو خود وزره کرد و چون جوشنا

چو خفتان و تیغ و چو برگسُتوان

همه کرد پیدا به روشن روان

بدین اندرون سال پنجاه رنج

ببرد و ازین چند بنهاد گنج

از تهمورث فرزندی به

بار می آید که «جمشید» نام دارد

که وارث تاج و تخت پدر

می شود:

گران مایه جمشید فرزند او

کمر بست یک دل پُر از پند او

بر آمد بر آن تخت فرخ پدر

به رسم کیان، بر سرش، تاج زر

آن گاه که جمشید در راه مردم است، پادشاه خیر

است. و آن گاه که راه خود را از مردم جدا

می کند، پادشاه شرّ می شود.

جمشید یکی از پادشاهان برجسته، استثنایی و شگفت انگیز

شاه نامه است. جمشید نیز دارای فریافره ایزدی است:

کمر بست با فرّ شاهنشهی

جهان گشت سرتاسر او راهی^(۱)

زمانه بر آسود از داوری^(۲)

به فرمان او دیو و مرغ و پری

جمشید نخستین پادشاهی است که از آغاز پادشاهی در هستی به

داشتن فرّه ایزدی خود افتخار می کند و به آن غره می شود و منم می زند:

بیاموختشان رشتن و تافتن

به تار اندرون، پود را بافتن

چو شد بافته، شستن و دوختن

گرفتند از ویک سر آموختن

وقتی مردمان در مدت ۵۰ سال این پیشه را آموختند و در کار خود به استادی و کاردانی رسیدند جمشید به چاره‌ای دیگر پرداخت. بی گمان هر کس باید در حرفه‌ای به جامعه خدمت کند. یک نفر نمی‌تواند هم آهنگر، هم مهندس، هم دوزنده، هم معمار و... همه کاره باشد. در چنین مقطعی چاره‌ای نیست مگر این که طبقات مختلف انسانی ایجاد شده و هر کس در حرفه‌ای مشخص انجام وظیفه کند. کار بعدی جمشید ایجاد گروه‌های کاری، حرفه‌ای و مشخص کردن پیشه‌ی جامعه است. برای گذار از این دوره به ۵۰ سال دیگر وقت احتیاج است:

ز هرا نچمن پیشه‌ور گرد کرد

بدین اندرون نیز پنجاه خورد

گروهی که کاتوزیان^(۷) خوانیش

به رسم پرستنده گان دانیش

جمشید با گداختن و نرم کردن آهن به ساختن کلاه خود، زره، جوشن، خفتان، شمشیر، برگستوان و دیگر ابزار جنگی می‌پردازد و برای ورود به این صنعت پایه ۵۰ سال وقت صرف می‌کند. این صنعت مادر که آهنگری نامیده می‌شود با دانش امروزی «کارخانه‌ی ذوب آهن» نام دارد که مبنا و اساس تمام صنعت‌های دیگر است.

جمشید آن وقت که منم می‌زند و به اهریمن
پناه می‌جوید راه خردمندی را گم می‌کند

جمشید چون از صنعت آهنگری و تولید آهن آسوده می‌شود به تهیه‌ی جامه و تن پوش، بافتن، دوختن و شستن روی می‌آورد. گذار از این دوره نیز ۵۰ سال طول می‌کشد:

دگر پنجه^(۴) اندیشه‌ی جامه کرد

که پوشند هنگام ننگ و نبرد

ز کتان و ابریشم و موی قز^(۵)

قصب^(۶) کرد پرمایه دیبا و خز



فردوسی

بفرمود پس دیوِ ناپاک را
 به آب اندر آمیختن خاک را
 هر آنچ از گل آمد چو بشناختند
 سبک خشت را کالبد ساختند
 به سنگ و به گج دیو، دیوار کرد
 نخست از برش هندسی کار کرد
 چو گر مابه و کاخ های بلند
 چو ایوان که باشد پناه از گزند
 ز خارا گهر جُست یک روزگار
 همی کرد از روشنی خواستار
 به چنگ آمدش چند گونه گهر
 چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر
 به خارا به افسون برون آورد
 شد آراسته بندها را کلید



دگر بوی های خوش آورد باز
 که دارند مردم به بویش نیاز
 چو بان و چو کافور و چون مُشک ناب
 چو عود و چو عنبر، چو روشن گلاب
 جمشید در راه تکامل زندگی گام های استوار و سازنده ای
 برمی دارد تا جهان در سایه ی حکومت خردمندانه ی این پادشاه
 خودباور با آسایش و آرامش بیش تری بر چرخ خود حرکت کند.
 جمشید پس از ۵۰ سال در راه طبقه بندی مشاغل و ایجاد

جدا کردشان از میان گروه
 پرستنده را جای گه کرد کوه
 بدان تا پرستش بود کارشان
 نوان پیش روشن جهان دارشان
 صفی بر دگر دست بنشانند
 همی نام، نیساریان^(۸) خواندند
 کجا شیر مردان جنگ آوردند
 فروزنده لشکر و کشورند
 کزیشان بود تخت شاهی به جای
 وزیشان بود نام مردی به پای
 بسودی^(۹) سه دیگر گره را شناس
 کجا نیست از کس بریشان سپاس
 بکارند و ورزند و خود بدروند
 به گاه خورش سرزنش نشنوند
 ز فرمان، تن آزاده و ژنده پوش
 ز آواز پیغاره، آسوده گوش
 تن آزاد و آباد گیتی بروی
 بر آسوده از داور و گفت و گوی
 چهارم که خوانند آهتو خوشی^(۱۰)
 همان دست ورزان ابا سرکشی
 کجا کارشان همگنان پیشه بود
 روان شان همیشه پر اندیشه بود
 بدین اندرون سال پنجاه نیز
 بخورد و بورزید و بخشید چیز
 از این هر یکی را یکی پاپگاه
 سزاوار بگزید و بنمود راه
 که تا هر کس اندازه خویش را
 ببیند، بداند کم و بیش را

درگاه پادشاهی جمشید:

به هنگام حکومت خیر، ایزدان دانا پشتیبان او هستند
 . به هنگام حکومت شرّ اهریمنان پلید راه نمایش

از ساخت و ساز در می گذرد به کشف دُر و گوهر و یاقوت و الماس و سنگ ها و جواهرهای گران بهار روی می آورد و چون از این کار آسوده می شود به کشف عطر، گلاب، بوهای خوب و زندگی شیک می پردازد.

جمشید هنوز به آن چه که برای مردمانش انجام داده است راضی نیست. به چیزی روی می آورد که باعث اضطراب، دلهره، نگرانی، ترس و مرگ و میر آدمیان است. بهداشت، درمان و علم پزشکی و در پی آن سلامت و شادتر زیستن را به مردم هدیه می کند:

پزشکی و درمان هر دردمند

در تندرستی و راه گزند

همان رازها کرد نیز آشکار

جهان را نیامد چنو خواستار

جمشید ۵۰ سال دیگر رانیز در راه این گونه کارها برای آسایش مردمانش صرف می کند تا این که می اندیشد جهان را به زیر پای خود بسپرد.

به فرمان، تختی زرین و آکنده از دُر و گوهر برایش می سازند و چون آماده می شود از دیوان می خواهد که او را به آسمان برند و جمشید نشسته بر تخت «جمشید» از آسمان بر کار مردمان می نگرد و مردم نیز چون در راحتی و آسایشند بر گرد جمشید جمع می شوند، او راستایش می کنند و هدیه های فراوانی به پای تختش می ریزند و آن روز فرخنده را «روز نو» می نامند. روز تجلیل و ستایش از جمشید مصادف است با نخستین روز بهاری که جهان از سختی روزهای زمستانی رهیده و زندگی نوین، تازه و شادی را آغاز کرده است.

پس جمشید با آن همه کارهای شایان و آفرین برانگیز به وجود

طبقات انسانی، طبقه بندی کار، کشف گوهر و سنگ های گران بها، عطر و بوهای خوش، کشاورزی، صنعت، معماری، شهر سازی، کاخ های بلند، سپاهی گری، صنعت آهنگری، ساخت ابزار آلات جنگ، صنعت پارچه بافی، پرواز در ابرها و بسیاری هنرهای دیگر یادگار جمشید است

حرفه های مختلف وقت صرف می کند و چهار طبقه ی مهم اجتماعی : روحانیان، سپاهیان، کشاورزان و صنعت گران را سامان می دهد و به کارهای زیربنایی دیگر می پردازد.

جمشید تا وقتی که در راه مردم است، فرّه ایزدی بالای سرش سایه دارد و چون منم می زند و به پادشاهی اش غره می شود از اهورا دور می افتد و به داهم اهریمن گرفتار شده و فرّه ایزدی از او دور می شود

پیش تر گفته بودیم که دیو که پیوسته در ستیز با انسان خردمند است، در مواردی در کنار انسان قرار می گیرد و آن خوی، خصلت و شخصیت دیو گونه ی خود را از دست می دهد و به صورت یار انسان در می آید. با این نگاه، آشکارا در پادشاهی جمشید دیده می شود که علم، خرد، دانش و تخصص دیو (در نظریه ی اول دیو، دیواست و هرگز دارای خصلت خرد گونه نیست) به یاری انسان می آید. از دیو جهت معماری، شهر سازی و ساختمان های بلند استفاده می شود و از او بدون جنگ و خون ریزی خواسته می شود که آموزه های خود را به انسان بیاموزد:

بفرمود تا دیو ناپاک را

به آب اندر آمیختن خاک را

به سنگ و به گج دیو، دیوار کرد

نخست از برش هندسی کار کرد

چو گر مابه و کاخ های بلند

چو ایوان که باشد پناه از گزند

نگاه کنید. جمشید می گوید : بفرمود. نمی گوید امر کرد یا فرمان داد. پس دیو آن گاه که انسان به وی نیاز مند است، چهره ای خردمندانه می گیرد. جمشید در گذر زمان متوقف نمی شود و راضی نیست با آن چه که بر مردم هدیه می کند. مرتبه در مرتبه دست به ابتکارهای تازه ای می زند و ساز و کارهای نوینی را برای یک زندگی راحت تر، روان تر و حتا شیک تر ارایه می کند. وقتی



هنر در جهان از من آمد پدید

چو من نامور تختِ شاهی ندید

جهان را به خوبی من آراستم

چنان ست گیتی، کجا خواستم

خور و خواب و آرامتان از من ست

همان کوشش و کامتان از من ست

بزرگی و دیهیم شاهی مراست

که گوید که جز من کسی پادشاست؟

همه موبدان سر فگنده نگون

چرا کس نیارست گفتن، نه چون

چو این گفته شد فر یزدان ازوی

بگشت و جهان شد پر از گفت و گوی

منی چون پیوست با کردگار

شکست اندر آورد و برگشت کار

چه گفت آن سخن گوی با فر و هوش

چو خسرو شوی بندگان را بکوش

به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس

به دلش اندر آید زهر سوهراس

آورنده دو نشانه‌ی بسیار ارزشمند دیگری است به نام:

تخت جمشید و نوروز

به فر کیانی یکی تخت^(۱۱) ساخت

چه مایه بدو گوهر اندر شناخت

به جمشید بر، گوهر افشاندند

مر آن روز را، روز نو^(۱۲) خواندند

سر سال نو، هر مز فرودین

بر آسوده از رنج، روی زمین

چنین جشن فرخ از آن روزگار

به ما ماند از آن خسروان یادگار

سیصد سال دیگر از این روزگار می گذرد و مردمان در آسایش

و راحتی زندگی راسپری می کنند. تا این زمان ۵۰۰ سال از پادشاهی

جمشید در گذشته است.

به این بیت نگاه کنید:

ز رنج و ز بدشان بُد آگهی

میان بسته دیوان به سان رهی^(۱۳)

دیوان در کنار مردمان زندگی مسالمت آمیزی دارند و در

خدمت پادشاهند که خود از جنس دیگری است. از جنس مردم

و نه از جنس دیوان.

جمشید چون جن و انس و دیو و پری و انسان را در خدمت

خود می بیند و آسمان و زمین را در می نوردد، غره می شود. جز

خود کسی را نمی بیند. نگاهش در بالا می ماند و فرو نمی افتد.

خود شیفته می شود و خود شیفته گی تمام تار و پود زندگی اش را

در بر می گیرد. فرمان از بالا صادر می کند. خود خواه و خویشان

پرست می شود. تاریکی، بی خردی و نادانی بر اندیشه اش چیره می شود:

یکایک به تخت مهی بنگرید

به گیتی جز از خویشان را ندید

منی کرد^(۱۴) آن شاه یزدان شناس

ز یزدان پیچید و شد ناسپاس

چنین گفت با سال خورده مهمان

که جز خویشان را ندانم جهان!

به جمشید بر، تیره گون گشت روز

همی کاست آن فر گیتی فروز

پیش تر اشاره کرده بودیم که جمشید یکی از پادشاهان شگفت انگیز شاه نامه است که در آغاز دارای یکی از برجسته ترین ویژگی های فر یزدانی است. جمشید تا گاه خردمندی، اندیشه سالاری، مردم داری، هم آو بودن با مردمان و نیک پنداری، در قلب مردمانش جای دارد و از پشتیبانی ایزد پاک نیز برخوردار است و روز به روز به سوی آسایش، آرامش و بلند آوازه گی گام برمی دارد. دیو و دد و جن و پری و آدمیان در خدمتش هستند. به محض این که فرمان می دهد تا تختی برایش بسازند (تخت جمشید) و از دیوان می خواهد تا او را از زمین بکنند و به آسمان ها ببرند، نخستین نشانه های ناسازگاری وی و نگاه از بالا و جدا کردن خود از دیگر آدمیان در رفتار وی مشاهده می شود. چون مدتی سپری می شود به آن چه که انجام داده است غرّه می شود، منم می زند و از یک زندگی ساده، خردمندانه و بی آلابش فاصله می گیرد، فرآیندی از او دور می شود. سختی ها به سویش به پرواز درمی آیند. دچار نابه سامانی های روحی می شود و باعث می شود دیوی وحشت انگیز در صورت انسانی به نام ضحاک در جایش بنشیند و به نافرمانی فرمان براند.

مردمان از همه گروه، حتا سپاهیان و جنگ آوران از بی داد جمشید برآشفته، نالان و نگران می شوند:



از آن پس برآمد ز ایران خروش

پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش

سپه گشت رخشنده روز سپید

گسستند پیوند از جم شید

بدو تیره شد فرّه ایزدی

به کژی گرایید و نابخردی

جمشید آن چنان به بی داد و ستم می تازد که مردم برای گریز از

این تنگنای دل تنگ کننده و دلهره آور آماده اند تا به هر کسی، حتا دشمن پناه ببرند:

جمشید آن خداوندگار اندیشه و خرد، وقتی به دامن
اهریمن می افتد پشتیبانی مردمان را از دست
می دهد و سرانجام دیوی در هیبت ضحاک تازی
آدمی خوار بر او چیره می شود!!

یکایک ز ایران برآمد سپاه

سوی تازیان برگفتند راه

شنودند کان جایی مهترست

پرازهول، شاه اژدها پیکرست

سواران ایران همه شاه جوی

نهادند یک سر به ضحاک روی

به شاهی برو آفرین خواندند

ورا شاه ایران زمین خواندند

به حکیم خردمند و به قدرت افسانه ای وی در بیان
واقعیت های زندگی بنگرید.

با عقل، خرد و اندیشه ای بسیار فرخنده و والامقام فریاد
برمی دارد از ستم بپرهیزید و هشدار می دهد دست از
ستم کاره گی، دروغ، پلیدی، منم زدن، خویشتن پرستی و ناسپاسی
بدارید. به مردم ناسزا و دروغ نگوئید و با آن ها نابه کاری پیشه
نکنید. چون روزگاران بدی در انتظار شما خواهد بود. در آن روز
سپاه هیچ کس به دادتان نخواهد رسید.

جمشید آن پادشاه پاک، نام آور، پر آوازه و دارای فر شکوه مند

ایزدی چون ضحاک را بر خود چیره دید:



فردوسی

«تخت جمشید» و «جشن نوروز» در نخستین روز بهار از یادگارهای جمشید در دوران خردورزی او است

برفت و بدوداد تخت و کلاه

بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه

واز ترس و ننگی که بادستانش بر سرش ریخته بود در جهان آواره شد و هیچ کس تا صد سال او را ندید تا این که:

صدم سال روزی به دریای چین

پدید آمد آن شاه ناپاک دین

چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ

یکایک ندادش زمانی درنگ

به ارش^(۱۵) سراسر به دو نیم کرد

جهان را ازوپاک، بی بیم کرد

جمشید پس از ۷۰۰ سال زندگی، پادشاهی، گریز و دربه دری سرانجام بادستان ضحاک تازی ناپاک بااره دو تکه می شود.

گذشته بر او سالیان هفت صد

پدید آوریده همه نیک و بد

پایان جمشید

ادامه دارد... «بر آمدن ضحاک»

زیر نویس ها:

- ۱- رهی = بنده ، برده ، رام
- ۲- داوری = عدالت - دادگستری
- ۳- کبی = کیانی
- ۴- پنجه = پنجاه - دگر پنجه = پنجاه سال دیگر
- ۵- قَر = پيله کرم ابریشم - موی قز = تارهای پيله کرم ابریشم
- ۶- قصب = پارچه نرم ، لطیف ، گران بها، زربفت - پرده کعبه را به خاطر گران بودنش «قَصَب» گویند
- ۷- کاتوزیان = در مورد معنی این لغت و این که آیا به راستی فردوسی از پیشه‌ای به نام کاتوزی و در جمع کاتوزیان استفاده کرده است و یا نه در نسخه‌های خطی متعددی که مورد پژوهش نگارنده این مجموعه قرار گرفته است یک جمع بندی منطقی و یک دست به وجود نیامده است. برای این که در برخی از نسخه‌های خطی «آثوریان» و برخی دیگر «آثوریان» و در بعضی «آموزیان» آمده است.

اما می توان چنین گمان کرد که خداوندگار کلام فارسی به منظور هماهنگ کردن بیت و برای زیبایی کلامش واژه جدیدی را در وزن «آثوریان» ، «آثوریان» و یا «آموزیان» که هر سه به معنی خردمندان، نگهبانان آتش مقدس، موبدان و هیربدان است خلق کرده است با عنوان «کاتوزیان» اگر چنین باشد کاتوز و کاتوزی یعنی موبد، هیربد، نگهبان آتش و کاتوزیان جمع واژه «کاتوزی» است . آن چه که در این جا مهم به نظر می رسد این است که در تقسیم مردم به گروه‌ها و طبقات مختلف «کاتوزیان» نخستین طبقه‌ی مورد نظر جمشید در طبقه بندی چهارگانه‌ی جامعه هستند.

۸- نیساریان = دومین طبقه‌ی مورد نظر فردوسی «نیساری» است که جمع آن «نیساریان» است . در باره ریشه‌ی واژه نیساریان همان نگاهی وجود دارد که درباره واژه «کاتوزیان» بود. واژه شناسان و پژوهش گران زبان فارسی عقیده دارند که «نیساریان» نیز مانند «کاتوزیان» دارای ریشه واژه نگاری نیست . به گمان اصل این ریشه «رشتاریان» به معنی «رشتاران» و «ارتشتاران» بوده است که معنی کلی آن می شود جنگ آوران ، ارتشیان، سپاهیان. بنابراین دومین طبقه از چهار طبقه‌ی مورد نظر فردوسی «نیساریان» است.

۹- بسودی = کشت گر ، کشاورز، ورزنده ، ورزنده گان. این واژه به معنی درست آن به کار رفته و هیچ تغییری در نسخه‌های خطی در این واژه دیده نمی شود ، مگر اینکه در برخی نسخه ها به جای «بسودی» «نسودی» آمده است. بسودی ها و یا بسودیان سومین گروه طبقاتی مورد نظر فردوسی در طبقه بندی مشاغل است.

۱۰- آهتو خوشی = فرهنگ دهخدا، دست کم در نسخه‌ای که در اختیار نگارنده این مجموعه می باشد اشاره‌ای به طبقه‌ی «آهتو خوش»، «اهتو خوش» و یا «آهتو خوشی» نکرده است ما با توجه به بسیاری از نسخه‌های خطی و تعریفی که فقط در یک بیت از «آهتوخوش» یا «اهتو خوش» (آهتو خوشیان) شده است. آن‌ها را پیشه‌وران، صنعت کاران و طبقه‌ی کارگر می نامیم که در تقسیم طبقات اجتماعی جمشید در طبقه‌ی چهارم قرار دارند. به این شرح : ۱- کاتوزیان (هیربدان - موبدان) ۲- نیساریان (سپاهیان، ارتشیان، جنگ آوران) ۳- بسودیان (کشت گران، کشاورزان، ورزنده گان) ۴- آهتوخوشیان (پیشه‌وران ، صنعت گران ، کارگران)

۱۱- تخت = تخت جمشید

۱۲- روزنو = نوروز

۱۳- رهی = بنده ، غلام ، برده ، فرمان بردار

۱۴- منی کرد = منم زد ، غره شد ، خودستایی پیشه کرد

۱۵- به ارش = بااره

